

خرد و فویشی رواج دارد دکان بگیرد • ز خود بر از سگندت بگر بکنر قهر بنایا
 بر نزد بانهای جهنم دامن کسره اسمان بگیرد • که بغزمتش دکاری ز کوسه
 تیران میباش غافل • که تیری پرواز را نشاید و مگر بال ز کن بگیرد گشت
 طور بنای عالم تو نیز سر کن بچ ادای • هم شهرت وضع راستینما چو حله است بر ست
 بگیرد در عشق نامسوزی • نظریه غ وفاندری • که از چراغ هوس فوری
 بتوز افروخته مان بگیرد • فتنه را ز خالی برد آرم بر نام استطاعت کسی چه کرد
 ز ساز قدرت که دست و اسانده کان بگیرد • اگر ز و ارستیکان نشو قهر بگوشه
 بچ سپرد • که هست آینه تعلیق بدست در دست کشان بگیرد • غافل معنی
 بدستت هر صفت سخن از ندرارده • کفشد از از نای سخن است • مدعای سخن این
 بمطالع بقیه قاطب نباید برداشت • نه چنان صورت صدر پرده ساز سخن است
 خاموش تر از بر و راز سخن است • کوشش کو تا باطل نظری با زکت • که حقیقت
 ز اسیران مجاز سخن است • نه ز زجر هر فطرت که بچون شبیه است ز دن • چو نفس
 بریده مار ز هوس کوشش حقت زدن • بر لب طبع کشان تو غرق بود که میخورد
 که توان ز حرف شست به از بسته نگ زدن • تو نشه قلم وی عذایه چو جنون
 ز طبع تو جو مشر که در درید جیب لغبت غم سپهر کینک دن • چه طور کرد و چو
 چه خطا لغت فحاه تو • بشف و بست نگاه تو در از ملک ملک دن • بجهان رنگ
 فتنه اثر • غم امتحان در مبر • بر سر حیران سمت اگر رک کل رسد بچک زدن
 ز مزاج بچشش خلق دن • نجلست طعن کوی فسون • نشوی جرات مرده راه
 خود

هری کام او نفست بسینه شکسته در جنبش مرده بسته نشود در کم
 نژدت نظر جو نگاه وحشی دام او بجز اینته خالی عدم بر فکند و در حکایت نسبی
 ز نشید دیده بجاوش چو زبان بگرت نام او • هم دوست ساز فسون ملن •
 بجایال بسینه خوش • ز نیاز نار جنون مکن چه دعا ما چه سلام او بسواد
 بچران لب • فزه باز کردن بیدم • که گفتن سخن غم • سخن فوری شام او نیت
 عالم سخن نیم صغیر دل مطالع زودیم • و آنچه اشیا میداند سطرنگای بچرا و در دم
 هر ایضا عقیبات علمت • و علوم ادراکات معانی مقوم • و سوسو تر خود زودیم
 هم صنعت است و او با هم بر خود بتن نیز قدر زودیم • در وادی ظهور تلاشگر کسب
 با غیبت است • از انظار عیب • هر قدر توانا در لباس کوشش • تا مگر است خوراک
 پوش غزل با شوخی لباس همان سز بچسبش • و عالم شنود و مردان غیب
 باش **سطح** • بکامه جنال دوی گرم کردیم • مایه عرض آینه کو جلو و غیب باش
 نا تعجبی است نیاز مجاز ما • بچند شوق موسی و روش عیب باش **سطح** • فتنه زودیم
 سازامکن ترا ز مراعشان بگیرد • حدیث طوفان نوای عشق خموشی از من زودیم
 نماید • سسماحت انیته عالم را بر سر کند • است خاک دلت • سبک کرد و بچشم
 کسی که خود را کران بگیرد • ز دوست رفته هست اختیار • بنا رسای کشیدم
 بساز وحشت بری ندارم • که از دامنم مشیان بگیرد • بغیر وحشت بهر
 عنوان حضور راحت عار دایمکان • ز صید مطلب سراف که بر آرد
 ز بجهان بگیرد • مزار بر مایه تعیین هر کاروان متاع همت • چها رسوب
 خود

King Saud University

King Saud University